

شیخ جعفر کاشف الغطا

مالک اشتر رضی الله عنه، کوهی بود که هرکسی نمی توانست به بلندای قله او دست یابد. وجود پریبرکتش همواره یاور امیرمؤمنان علیه السلام بود و پس از او، فرزندش ابراهیم، دشمنان سیدالشهدا علیه السلام را به خاک مذلت نشاناد.

قرن ها بعد، از نسل او عالمانی به دنیا آمدند که هر یک حق بزرگی بر جهان تشیع دارند. عالمانی که با عنوان خاندان «کاشف الغطا» مشهور شده اند. بزرگترین و مشهورترین عالم از این خاندان، «شیخ جعفر کاشف الغطا» است.

پدر شیخ جعفر، شیخ خضراست که در صفا و طهارت، زبانزد اهل زمانش بود، تا آنجا که سید هاشم که از عرفای بنام آن زمان بوده است درباره او گفته بود که اگر کسی می خواهد به یکی از اهل بهشت نظر کند، به صورت شیخ خضر بنگرد. شیخ جعفر در علم و فقاقت آن قدر ممتاز بود که به عنوان مرجع کل، در زمان خود انتخاب شد، آن هم با وجود عالمانی چون علامه بحر العلوم. می گفت: اگر تمام کتب فقه را با آب بشویند، من می توانم از اول تا آخر فقه را از حفظ بنویسم. حضرت آیت الله بهجت رحمته الله علیه درباره ایشان می فرمود: «حدسیات [فقهی] مرحوم کاشف الغطا در فقه ماشاء الله خیلی قوی است... مرحوم صاحب جواهر نیز درباره کاشف الغطا رحمه الله فرموده است: «لَمْ أَحِذْ أَقْوَى حَدْسًا مِنْهُ فِي زَمَانِهِ؛ در زمان او کسی را از لحاظ قوت حدس، قوی تر از او ندیدم».

ایشان شجاعت و دلاوری را از جد بزرگوارش، مالک اشتر به ارث برده بود. آنگاه که وهابی ها به شهر نجف حمله کردند و قصد غارت و نابودی شهر را داشتند، علمای شیعه، و در رأس آنان شیخ جعفر کاشف الغطا در برابر آنان مبارزه کردند و ناکامشان گذاشتند. حضرت آیت الله بهجت رحمته الله علیه بارها این ماجرا را بیان می کرد و می فرمود: «مرحوم آقا شیخ جعفر کاشف الغطا، خود بر بالای بلندی یا مناره و گلدسته صحن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مشغول تیراندازی بود. وقتی فشنگ هایش تمام شد، پایین آمد و به حرم آن حضرت رفت و عرض نمود: ما به وظیفه خود عمل کردیم و دیگر چیزی در دست ما باقی نیست، اکنون خودت شهر نجف را محافظت کن!».

شیخ شأن اجتماعی والایی هم داشت و حتی سخنانش در دربار شاهان قاجار نیز نفوذ داشت. اما با وجود چنین ابهت و جایگاهی، بسیار متواضع و حلیم بود.

نقل است که روزی شیخ در یکی از مساجد اصفهان حضور داشت و مالی را که به دستش رسیده بود، طبق عادت همیشگی، بلافاصله بین فقرا تقسیم کرد. می‌خواست نماز جماعت بخواند که سیدی نزد او آمد و باتندی طلب پول کرد. شیخ جعفر گفت: دیر آمدی.

آن شخص آب دهان به روی شیخ انداخت، ولی شیخ هیچ پاسخی به او نداد، بلکه لباس خود را بالا گرفت و در صف جماعت برای سید پول جمع کرد و گفت: «هر که ریش شیخ را دوست دارد، به این سید کمک کند». مال زیادی نزد او فراهم شد. همه را به سید فقیر داد و مشغول نماز شد. شیخ جعفر کاشف الغطا در عبادت هم بسیار کوشا بود. گویند که دو سوم شب را به عبادت می‌پرداخت و در طول سحر، گاهی آهسته و گاهی با صدای بلند گریه و زاری می‌کرد و به درگاه خداوند متعال تضرع می‌نمود. شهید ثالث می‌گوید: شبی شیخ جعفر در قزوین مهمان برادرم بود. شب در باغ برادر خوابیدیم. نیمه‌های شب دیدم که شیخ جعفر بالای سر من آمده و مرا برای نماز شب صدا می‌کند. خواب بر من غلبه داشت، لذا بعد از رفتن شیخ، دوباره خوابیدم، ولی آن چنان دردی در بدن خودم حس کردم که از شدت درد برخاستم. شنیدم که از گوشه باغ، صدای سوز و گداز می‌آید، جلورفتم دیدم شیخ جعفر است که با خدای خویش راز و نیاز می‌نماید. حال شیخ آن چنان در من اثر کرد که اکنون مدت بیست و پنج سال است، نماز شبم فوت نشده.

شیخ پس از ۷۲ سال زندگی پربرکت، در رجب ۱۲۲۸ق. دیده از جهان بیست.